

نامه‌های محرمانه راهبی که فراری‌اش را فروخت

رابین شارما

مترجم. رضا اسکندری آذر

اثری از نویسنده
باشگاه پنج‌صحنی‌ها



شرون



فصل ۱

یکی از آن رورهایی بود که آرو می کردی قبل از آنکه ده دقیقه اش بگذرد، تمام شود رور وقتی آغار شد که چشم هایم را نار کردم و متوجه شدم مقدار زیادی نور از لای پرده ها وارد اتاق شده است می دانید، از آن بورهای ۸ صبح، نه ۷ صبح ساعت رنگ برده بود وقتی این موضوع را فهمیدم، بیست دقیقه تمام ناسرا گفتم، فریاد رد، پسر شش ساله ام گریه راه انداخت و خودم با سرعت بین دست شویی، آشپزخانه و در ورودی خانه ها می شدم و می کوشیدم تمام چیرهای مسخره ای را که خودم و آدام برای نا قی رور بیار داشتیم جمع کنم وقتی چهل و پنج دقیقه بعد حلوی مدرسه اش بگه داشتم، آدام نگاه سرریش آمیری نارم کرد

«مامان می گه اگه همین حوری دوشسه ها من رو دیر برسونی مدرسه، دیگه اجاره ندارم یکشنبه شب ها نموم پیشت»

وای، حدایا

گفتم «این نار آخر بود دیگه تکرار نمی شه قول می دم»

حالا، آدام داشت نا قیافه ای شکاک، از اتومبیل پیاده می شد

کیسه پلاستیکی پر را طرفش بگه داشتم و گفتم «بیا ناهارت یادت بره»

آدام بی آنکه نگاهم کند، گفتم «ناشه پیش خودت اجاره ندارم کره نادوم ریمینی

بیارم مدرسه»

و بعد، روی پاشه چرچید و از میان ریمین ناری حالی مدرسه دوید همان طور

که پاهای کوچکش را حین دویدن به سمت در ورودی نگاه می‌کردم، نا خودم گفتم «طعلکی» هیچ چیز بدتر از دیر رسیدن به مدرسه نیست، در حالی که همه بچه‌ها توی کلاس‌اند و سرود ملی توی راهروها پخش می‌شود و تاره، از ناهار هم حبری نیست

کیسه پلاستیکی را انداختم روی صندلی شاگرد و آه کشیدم یکی دیگر از آن آحر هفته‌های حصانتي، نه‌شکلی ناحوشاید، نه انتها رسیده بود ظاهراً، قبلاً، در ایغای نقش شوهر شکست حورده بودم و حالا، این‌طور به نظر می‌آمد که در ایغای نقش پدر مجرد هم شکست حورده‌ام انگار از لحظه‌ای که آدام را سوار کرده بودم، اتفاقات نومیدکننده پشت‌سرهم افتاده بودند با وحودی که تمام هفته، سوذ آدام را مثل یک عصبو بریده احساس می‌کردم، حمعه‌ها بدون استثنا دیر می‌رسیدم وعده پیترا و سیما نا ساندویچ ماهی تویی که آیشا موقع شام برای آدام درست می‌کرد، عقیم می‌ماند، و بعد، تلسم که بی‌وقعه رنگ می‌حورد، حوری که انگار سکشکه‌اش گرفته باشد موقع فیلم رنگ می‌حورد، و حتی وقتی داشتم آدام را در حایش می‌خوانادم هم رنگ می‌حورد موقع خوردن صحانه‌مان (پن‌کیک نیم‌سور) رنگ می‌حورد، و وقتی داشتیم توی پارک قدم می‌زدیم هم رنگ می‌حورد موقع تحویل گرفتن برگه‌های بیرون‌رنگ می‌حورد و در کل، طی تمام آحر هفته، از صدا نمی‌افتاد البته، صدای موبایل معصل اصلی بود معصل اصلی این بود که خودم وقت و بی‌وقت گوشی را برمی‌داشتم؛ پیام‌هایم را نگاه می‌کردم، پاسح می‌دادم، نا تلسم حرف می‌ردم و نا هر بار ور رفتم نا گوشی، آدام کم‌حرف‌تر و از من دورتر می‌شد از دیدن این صحنه‌ها قلم می‌شکست، اما از طرفی، از فکر اینکه گوشی را حاموش کنم، کف دست‌هایم حیس عرق می‌شدند

در مسیر کار، مدام به آحر هفته سرهم‌بندی شده فکر می‌کردم وقتی آیشا پیشهاد داد برای مدتی حدا از هم ریدگی کنیم، انگار یک کامیون از رویم رد شده بود آیشا سال‌ها شکایت کرده بود که نا او و آدام وقت نمی‌گذرانم؛ ریادی درگیر کارم و آن‌قدر سرم گرم ریدگی خودم است که آن‌ها هیچ نقشی درش ندارند

در حواش گفتم «ولی آحه، مگه ترک کردن من چیری رو درست می‌کنه؟ آگه می‌حوای من رو بیشتر سیی، چرا داری ترتیبی می‌دی که کمتر همدیگه رو بیسیم؟»

الته، در آحر گفتم که همور دوستم دارد و دلش می‌خواهد که من رابطه حویی ما پسرمد داشته باشم

اما وقتی به آپارتمان خودم نقل مکان کردم، بدحور داغان بودم قول داده بودم تمام تلاشم را بکنم تا وقت بیشتری را در حانه بگذرانم حتی قرار مسابقات قهرمانی گلف شرکت و مراسم شام را نا یکی از مشتری‌ها لعو کرده بودم اما آیشا گفتم که من فقط دارم رفع تکلیفی کار می‌کنم و تعهدی برای درست کردن مشکل ندارم هر بار یاد این حرفش می‌افتم، دندان‌هایم را به هم می‌فشردم یعنی آیشا نمی‌دید کارم چقدر طاقت‌فرساست؟ نمی‌فهمید پیشرفت کردن چقدر برایم مهم است؟ اگر این همه وقت صرف کارم نمی‌کردم، آیا می‌تواستیم این حانه بررگ، اتومبیل‌ها یا تلویزیون‌های محشر صفحه‌بررگ را داشته باشیم؟ بسیار حب، اعتراف می‌کنم که آیشا هیچ اهمیتی به تلویزیون‌ها نمی‌داد، ولی حب

آن موقع، قولی به خودم داده بودم «من یک پدر مجرد عالی می‌شوم» تمام توحهم را معطوف به آدام می‌کنم در تمام رویدادهای مدرسه‌اش شرکت می‌کنم همیشه در دسترسم تا به کلاس شنا و کاراته برسانمش برایش کتاب می‌خوانم وقتی شب‌ها بهم تلسم کند، تمام وقتم را می‌گذارم تا نا او حرف برسم به مشکلاتش گوش می‌دهم، بصیحتش می‌کنم و نا او شوحی می‌کنم در تکالیف مدرسه کمکش می‌کنم حتی ناری کردن نا آن ناری‌های کامپیوتری اعصاب حردکی را که بهشان علاقه دارد یاد می‌گیرم قول دادم رابطه عالی‌ای نا پسرمد داشته باشم، حتی نا وحودی که نتواسته بودم رابطه حویی نا همسرمد داشته باشم و نه آیشا نشان می‌دهم که فقط رفع تکلیفی کار انجام نمی‌دهم

طی هفته‌های اول حدایی، فکر کردم دارم حوب پیش می‌روم از جهاتی حیلی هم کار سحنتی بود اما از اینکه آن‌طور دلم برای حفتشان تنگ می‌شد، شوکه شده بودم تنها در آپارتمانم بیدار می‌شدم و به‌دسال صداهای کوچکی می‌گشتم که